

سه جهان



کارل پوپر

برگردان: علی رضایی وحدتی

سرشناسه : پوپر، کارل ریموند، 1902 - 1994 م. Popper, Karl Raimund
عنوان و نام پدیدآور : سه جهان/ کارل پوپر؛ برگردان علی رضایی وحدتی.
مشخصات نشر : مشهد: نوین شرق، 1397. مشخصات ظاهری : 44 ص.
شابک : 978-600-98242-0-5 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
موضوع : پوپر، کارل ریموند، 1902-1994 م.-- نظریه درباره شناخت (فلسفه)
شناسه افزوده : رضایی وحدتی، علی، 1367 - مترجم
رده بندی کنگره : 1397 594 پ/B1649
رده بندی دیویی : 192 شماره کتابشناسی ملی : 5183959



نام کتاب : سه جهان
نویسنده : کارل پوپر
مترجم : علی رضایی وحدتی
شمارگان : 1000
چاپ : اول 1397
چاپ : پدیده زیبای شرق
نشر نوین شرق
شابک : 5-0-98242-0-978-600-978
حق چاپ محفوظ است

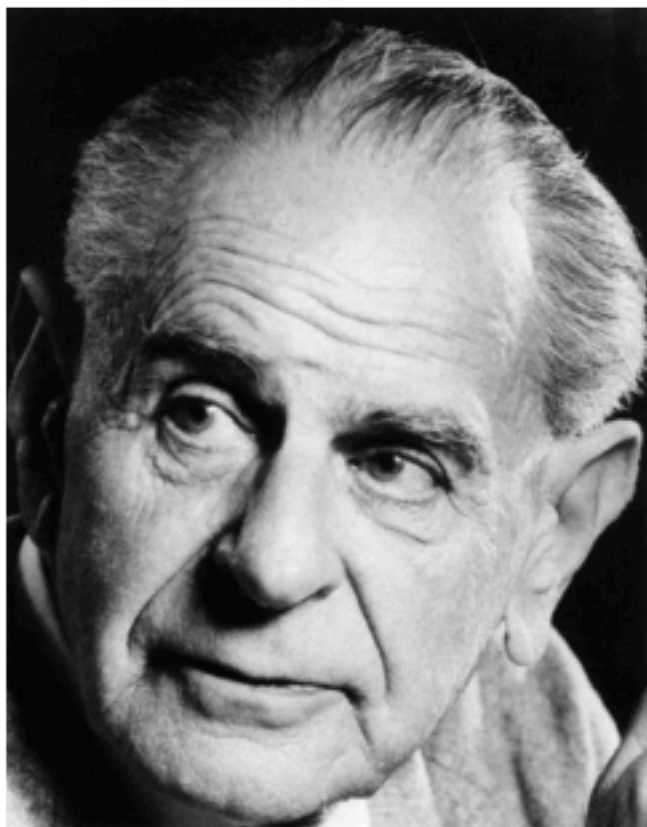
سخنرانی‌های تازم درباره‌ی ارزشهای انسانی
برگزار شده در دانشگاه میشیگان - ۱۹۷۸

سه جهان

کارل پوپر

برگردان:

علی رضایی وحدتی



پیش‌گفتار برگرداننده

کارل پوپر، زاده‌ی ۱۹۰۲ میلادی در وین، یکی از اثرگذارترین فیلسوفان دانش در سده‌ی بیستم است. در دنیای دانش، پوپر را برای نقشش در شناساندن دیدگاه ابطال‌پذیری نگره‌های دانشیک و رد دیدگاه اثبات‌گرایانه می‌شناسند. او نشان داد که یک نگره در دانش‌های تجربی را هرگز نمی‌توان اثبات کرد، که تنها می‌توان ردش کرد. یعنی باید آن نگره را با آزمایش‌های دقیق بررسی کرد. همچنین، نگره‌ای که جایی برای آزموده شدن خودش نگذارد، دانشیک نیست. بر همین پایه، پوپر نگره‌ی روانکاوی فروید را نادانشیک می‌داند، چرا که این نگره به گونه‌ای بیان شده است که نمی‌توان آزمایشی برای ردش ساخت و درستی‌اش را بررسی کرد. دیدگاه ابطال‌پذیری، امروزه پذیرفته‌شده‌ترین نگره برای شناخت گزاره‌های دانشیک از نادانشیک است.

این کتاب که ترجمه‌ی سخنرانی‌ای از پوپر در سال ۱۹۷۸ در دانشگاه میشیگان است^۱، نگاهی دارد به جهان‌بینی او از هستی، اندیشه و احساس. آشنایی با این جهان‌بینی شناخت دیگر دیدگاه‌های پوپر را آسان‌تر می‌کند. افزون بر آن، برای کسانی که با کتاب‌های او آشنایی ندارند، بازبردهایی که پوپر در

^۱ متن انگلیسی این سخنرانی در این شش‌در دسترس است:

https://tannerlectures.utah.edu/_documents/a-to-z/p/popper80.pdf

پانویس های این کتاب آورده است، نشانی های خوبی برای شناخت درون مایه ی برخی از کتاب های او به دست می دهد.

من در این برگردان دو کوشش داشته ام: یکی آنکه برگردان با ساختار زبان فارسی نزدیک باشد و خواننده کمتر احساس کند که برگردانی از زبان انگلیسی را می خواند. دوم آنکه تلاش کرده ام تا جایی که دریافت را دشوار نسازد، برابری های درست فارسی را برای واژگان انگلیسی به کار ببرم. برخی برابری های نا آشنا ولی درست را در پانویس ها شناسانده ام. برخی از واژگان پربسامد را که برابری های خوبی برایشان نیافتم، مانند واژه ی واقعیت، همان گونه به کار برده ام.

علی رضایی وحدتی
۲۴ دی ۱۳۹۶

یک

در این سخنرانی آهنگ آن دارم که کسانی را که دیدگاهی یگانگرا یا حتی دوگانه‌گرا به کیهان دارند به چالش بکشم؛ و در برابر دیدگاهی فراوان‌گرا پیشنهاد بدهم. دیدگاهی به دنیا پیشنهاد خواهم داد که دست کم سه زیرجهان برهم‌کنش‌کننده را دربرمی‌گیرد.^۱

نخست، جهانی است که از جسم‌های فیزیکی ساخته شده است: از سنگ‌ها و ستاره‌ها، از گیاهان و جانوران؛ همچنین از پرتوها و دیگر نمودهای انرژی فیزیکی. من این جهان فیزیکی را «جهان ۱» خواهم خواند.

اگر بخواهیم، می‌توانیم جهان فیزیکی ۱ را به جهان فیزیکی نازنله و جهان چیزهای زنده یا شی‌های زیستیک بخش بکنیم.

دوم، جهان ذهنی یا روانی است، جهان احساس‌های درد و خوشی ما، اندیشه‌های ما، تصمیم‌های ما، دریافت‌ها و مشاهده‌های ما. به زبانی دیگر، این جهان، جهان حالت‌ها و فرایندهای ذهنی یا روانی ما، یا جهان تجربه‌های ذهنی^۲ است.

^۱ برای بحثی فربه‌تر از این ایده‌ها، ببینید: شناخت برون‌ذهنی، کارل پوپر؛ خودنگاشت زندگی‌نامه‌ام به نام تلاش پایان‌نیافته؛ و همکاری من با J. C. Eccles در نوشتن کتاب خویشتن و مغزش.

^۲ Subjective

من این جهان را «جهان ۲» می‌خوانم. جهان ۲ بسیار گرانمایه است، به ویژه از دیدگاه انسانی یا اخلاقی. رنج انسان از جهان ۲ است؛ و رنج انسان، به ویژه رنج‌های پرهیزشدنی، پرسمان اخلاقی بنیادی کسانی است که می‌توانند کمکی بکنند.

جهان ۲ خود می‌تواند به روش‌های گوناگون بخش شود. می‌توانیم، اگر بخواهیم، تجربه‌های سراسر آگاهانه را از رویاها، یا تجربه‌های ناآگاهانه جدا کنیم. یا می‌توانیم آگاهی انسانی را از آگاهی جانوری جدا کنیم.

واقعیت جهان ذهنی ۲ - و به همراه آن، واقعیت رنج انسان - گاهی رد شده است؛ تازه‌ترین آن از سوی برخی یگانه‌گرهای ملاده‌گرا و فیزیکی‌گراها، یا برخی رفتارگرایان ریشه‌ای^۴. از سوی دیگر، خرد بهنجار، واقعیت جهان ذهنی ۲ را درست می‌شمارد. بخشی از برهان من به دفاع از جهان ۲ خواهد گذشت.

برهان بنیادی من به دفاع از واقعیت چیزی است که من «جهان ۳» می‌خوانم. از جهان ۳ منظورم جهان ساخته‌های ذهن آدمی است، مانند زبان‌ها؛ داستانها و حکایت‌ها و افسانه‌های دینی؛ حدس‌ها و

^۴ مسئله

^۵ رادیکال

نگره‌های^۶ دانشیک^۷؛ آهنگ‌ها و سمفونی‌ها؛ نقاشی‌ها و پیکره‌ها؛ و همچنین هواپیماها و دیگر دستاوردهای مهندسی.

به آسانی می‌توان چندین جهان گوناگون را در میان آنچه جهان ۳ می‌خوانم بازشناخت. می‌توانیم جهان دانش را از جهان تخیل بلزبشناسیم؛ و جهان موسیقی را از جهان هنر و از جهان مهندسی برای سلاگی، تنها از یک جهان ۳ سخن خواهیم گفت و آن هم جهان ساخته‌های ذهن آدمی است.

بسیاری از شی‌های وابسته به جهان ۳، هم‌زمان وابسته به جهان فیزیکی ۱ هم هستند. پیکره‌ی «برده‌های در حال مرگ» میکِل آنز، هم تکه‌ای از مرمر است، که به جهان ۱ وابسته است، و هم آفریده‌ی ذهن میکِل آنز، که وابسته به جهان ۳ است. همین‌گونه‌اند نقاشی‌ها.

این وضعیت آشکارتر از همه در کتاب‌ها دیده می‌شود. یک کتاب، برای نمونه، جلدی از آفریده‌های شکسپیر که من دارم، یک شی فیزیکی است، و از این رو به جهان ۱ وابسته است. همه‌ی جلد‌های یک ویرایش از یک کتاب، از دیدگاه فیزیکی بسیار همانندند. ولی آنچه که ما «یک کتاب» می‌خوانیم، برای نمونه انجیل، ممکن است در ویرایش‌های گوناگون چاپ شده باشد که از دیدگاه فیزیکی دگرسان باشند. بیایید گمان کنیم که همه‌ی این ویرایش‌ها، متنی یکسان، یعنی

^۶ نثوری

^۷ علمی

توالی یکسانی از جمله‌ها دارند. در این روی، همه‌ی آنها، ویرایش‌ها و نسخه‌هایی از تنها یک کتاب هستند، از یک شی از جهان ۳، هر چند که از دیدگاه فیزیکی گوناگون باشند. آشکارا، این یک کتاب در جهان ۳، یک کتاب به معنی فیزیکی آن نیست.

نمونه‌های شی‌های جهان ۳ اینها هستند: قانون اساسی آمریکا؛ تندبلا شکسپیر؛ یا هملتش؛ یا سمفونی پنجم بته‌وون؛ یا قانون گرانش نیوتن. همه‌ی این شی‌ها در واژگان من، وابسته به جهان ۳ هستند؛ به وارون، یک جلد مشخص از یک کتاب که در جایی مشخص است، شیئی از جهان ۱ است. این جلد را می‌توان تجسم جهان ۱ی از شیئی از جهان ۳ دانست.

اگر درباره‌ی تاثیر قانون اساسی آمریکا بر زندگی مردم آمریکا یا تاریخ دیگر مردمان گفتگو کنیم، جستار گفتگوی ما یک شی جهان ۳ است؛ همچنین است اگر اجزاهای اغلب دگرگونه‌ی یک اثر دراماتیک، مانند هملت شکسپیر را با هم بسنجیم.

درباره‌ی بیشتر ولی نه همه‌ی شی‌های جهان ۳ می‌توان گفت که در یک یا چند شی جهان ۱ تجسم یافته‌اند. یک نقاشی برجسته می‌تواند تنها در یک شی فیزیکی باشد، هر چند روبروهای^۸ خوبی از آن وجود داشته باشد. در برابر، هملت در همه‌ی آن جلد‌های فیزیکی که نسخه‌ای از هملت را دارند تجسم یافته است؛ و به گونه‌ای دیگر، در

^۸ کپی

هر اجرای تئاتری تجسم یا نمود فیزیکی پیدا کرده است. به همین سان، یک سمفونی می‌تواند به روش‌های گوناگون تجسم یا نمود فیزیکی یافته باشد: دست‌نوشته‌ی آهنگ‌ساز، و نسخه‌های چاپ شده، و اجراهای گوناگون و ضبط‌هایی که از اجراها شده است که به نمود دیسک‌ها و نوارها هستند. ولی همچنینند دگرگونی‌های مولکولی‌ای که در حافظه‌ی برخی از نوازنده‌ها رخ می‌دهند: این‌ها هم تجسم‌هایی هستند، که به ویژه گرانمایه‌اند. کسی اگر بخواهد می‌تواند بگوید که شی‌های جهان^۹ خود شی‌هایی لمس‌نشده^۹ هستند، و تجسم‌های فیزیکی آنها شی‌هایی لمس‌شده^{۱۰} است.

دو

بسیاری از دوستانِ فیلسوفِ من، به ویژه آنان که ماده‌گرا یا فیزیک‌گرا هستند، به سختی ناهمسو با همه‌ی اینها هستند. آنها می‌گویند که شیوه‌ی اندیشیدنِ من بسیار گمراه‌کننده است. ادعا می‌کنند که تنها یک جهان وجود دارد: جهان شی‌های فیزیکی. این تنها جهان راستین است که هست؛ هر چیز دیگر تخیلی است. می‌گویند که تنها شی‌های لمس‌شده^{۱۰} وجود دارند مانند ضبط یا نوارها یا اجراها، یا دگرگونی‌های مولکولی در مغز ما. آنها شی‌های لمس‌نشده^۹ را رد می‌کنند: وجود ندارند. می‌گویند که با سخن گفتن از شی‌های جهان^۹ من دچار جسمیت دادن^{۱۱} می‌شوم؛ که به زبان ساده به این معنی

^۹ Abstract

^{۱۰} Concrete

^{۱۱} Hypostatization

است که از شیخ‌هایی که نیستند، یا از تخیل، ماده یا چیزهایی می‌سازم.

صه

من وظیفه‌ی بنیادی خود را در این سخنرانی روشن کردن منظور خود از شی‌های جهان ۳، مانند یک سمفونی یا یک نگره یا حدس دانشیک می‌دانم. از این روی، می‌خواهم خرده‌های بزرگی را که دوستان فیلسوف من، چه یگانه‌گرا و چه دوگانه‌گرا، بر دیدگاه من درباره‌ی شی‌های جهان ۳ می‌گیرند برای شما روشن کنم. نخست بگذارید روشن کنم که یک ماده‌گرا یا فیزیک‌گرای یگانه‌گرا چه می‌گوید؛ یگانگی‌گرایی که پامی فشارد که تنها یک جهان وجود دارد، جهانی شی‌های فیزیکی؛ یعنی آنچه من آن را جهان ۱ می‌نامم.

گمان می‌رود که یک ماده‌گرا یا یک فیزیک‌گرا بگوید آنچه من شی جهان ۳ می‌نامم می‌تواند، و باید، به شیوه‌ای مانند شیوه‌ی زیر به شی‌های فیزیکی فروکاسته و موشکافی شود. او می‌گوید که سمفونی - برای نمونه سمفونی پنجم بتهوون - وجود ندارد. آنچه وجود دارد چیزهایی هستند که من آنها را نمودهای فیزیکی یا تجسم خوانده‌ام: اجراها و نوارها و دیسک‌ها و نت‌های سمفونی پنجم. ولی فیزیک‌گرا می‌گوید بنیادی‌ترین تجسم‌ها، دگرگونی‌های مولکولی در مغز مردم است؛ نه تنها مغز آهنگساز آغازین سمفونی، یا آن دسته از کارآزمودگانی که همه‌ی اثر را از بر کرده‌اند، بلکه همچنین مغز آن دسته از مردم عادی که می‌توانند یک بخش را از بخش دیگر

بلازشناسند؟ مغز مردمانی که ممکن است بگویند: «به گمانم این را می‌شناسم، سمفونی پنجم است، اینجور نیست؟». درباره‌ی کسانی که اینچنین واکنشی نشان می‌دهند، می‌توانیم بیانگریم که ردهایی از خاطره در مغز آنها نوشته شده است. این ردهای خاطره می‌تواند آنها را به سخن گفتن از سمفونی پنجم وادارد. این دگرگونی‌های مولکولی و ردهای خاطره و سخن گفتن‌ها، فیزیکی هستند؛ وجود دارند. ولی سمفونی پنجم به خودی خود وجود ندارد؛ هر چند ما اغلب زبان را به گونه‌ای بکار می‌بریم که انگار سمفونی پنجم یکی از چیزهای موجود است.

چهار

این چکیده‌ی جایگاه ملاده‌گرای یگانه‌گرا یا فیزیک‌گرا است. یک دوگانه‌گرا، یعنی کسی که هر دو جهان ۱ و ۲ را می‌پذیرد، کمابیش همه‌ی آنچه یگانه‌گرا گفت را می‌پذیرد. ولی می‌افزاید که یگانه‌گرا بنیادی‌ترین چیز را جانداخته است: تجربه‌ی ارزنده‌ی گوش دادن به سمفونی پنجم بتهوون. این تجربه، به گواه دوگانه‌گرا، به گونه‌ای به توالی رخدادها در مغزمان بستگی دارد: اگر به این رخدادهای مغزی دست‌اندازی کنیم، با کوبشی به سر، یا داروی بیهوشی، این تجربه هم از میان می‌رود. ولی آنچه کسی را برمی‌انگیزاند تا مایل‌ها سفر کند و بلیتی را بخورد که شاید به سختی بتواند از پس بهایش برآید، نه رخدادهای مغزی که تجربه‌های آگاهانه است؛ و شاید هم تجربه‌های ناآگاهانه، مانند چشم‌داشت ناآگاهانه‌اش به اینکه چیزی شگفت‌انگیز و هیجان‌انگیز بشنود.

از این رو، دوگانه‌گرا هر آنچه را که یگانه‌گرا درباره‌ی رخدادهای مغزی و ردهای خاطره می‌گوید می‌پذیرد، ولی پاسی فشارد که یگانه‌گرا بسیار اشتباه می‌کند زمانی که می‌گوید این همه‌ی داستان است. در حقیقت، دوگانه‌گرا اشاره می‌کند که یگانه‌گرا از بنیادی‌ترین چیز چشم پوشیده است: جهان ۲ی تجربه‌های آگاهانه‌ی ما، که بی آن، جهان ۱، جهانی از بیهودگی‌های بی‌جان و بی‌معنی می‌شد.

بی‌گمان دیدگاه‌های دیگری هم به جهان وجود دارد به جز این دو دیدگاهی که توضیح دادم – دیدگاه ماده‌گرا یا فیزیک‌گرا از یک سو، و دوگانه‌گرا از دیگر سو. (به ویژه دیدگاه یگانگی تجربه‌ی برکلی^{۱۲} هم وجود دارد) ولی بحث نقدآمیز خود را به همین دو دیدگاهی که بازگو کردم کرانمند می‌کنم، به دیدگاه ماده‌گرا یا فیزیک‌گرا، چرا که بسیاری از فیلسوفان هم‌زمانه هم به آن باور دارند؛ و به دیدگاه دوگانه‌گرا، چرا که می‌پندارم دیدگاه خرد بهنجار است. وانمود نمی‌کنم که می‌توانم این دیدگاه‌ها را رد کنم؛ ولی آنها را با پیش کشیدن و دفاع از یک دیدگاه فراوان‌گرا به چالش می‌کشم.

پنج

من به عنوان یک فراوان‌گرا چه دارم که به یک ماده‌گرای یگانه‌گرا و یک دوگانه‌گرا بگویم؟ پیش از همه، من هم مانند دوگانه‌گرا با بیشتر آنچه یگانه‌گرا می‌گوید هم‌داستانم؛ در حقیقت، با همه‌ی آنچه که

¹² Berkeleyan monism of experiences

می‌گوید، به جز انکارش از جهان ۲ ی تجربه‌ها و شی‌های
لمس‌نشده‌ی جهان ۳ مانند سمفونی پنجم. به همچنین، با همه‌ی
آنچه دوگانه‌گرا می‌گوید هم‌داستانم، به جز باور پنهانش که سمفونی
پنجم باید با تجربه‌های ما از شنیدنش، یا به یاد آوردنش شناخته
شود.

شاید باید از این حقیقت - یا آنچه به دیده‌ی من حقیقت می‌آید -
سخنم را آغاز کنم که اجراهای بهتر و بدتری از سمفونی پنجم وجود
دارد: اجراهای زنده‌ی بهتر یا بدتر، اجراهای ضبط شده‌ی بهتر یا
بدتر، و نوارهای بهتر یا بدتر.

اگر این یک حقیقت باشد، که من می‌اندیشم که باشد، در آن روی،
دشواری‌ای بزرگ برای ماده‌گرای یگانه‌گرا پیش می‌آورد. بی‌گمان اگر
یک اجرای بد را آنی بدانیم که از نت‌های اصلی بتهوون فاصله
می‌گیرد، و اجرای خوب را آنی بدانیم که به نت‌های اصلی وفادار
می‌ماند، هیچ دشواری‌ای در کار نخواهد بود. ولی بسیار شدنی است
که یکی از بهترین اجراها، اینجا یا آنجا کمی لغزش داشته باشد، و
یکی از اجراهای بد در همه‌جا همانند نت باشد. افزون بر آن،
می‌توانیم خود را کرامند به سنجش آن دسته از اجراها و دیگر
تجسم‌ها کنیم که از دید فنی بی‌لغزش هستند، ولی همچنان هم
اجراهای بهتر و بدتری میان آنها وجود خواهند داشت.

نمی‌دانم چگونه یک ماده‌گرا یا حتی دوگانه‌گرا می‌تواند به گونه‌ای برون‌ذهنی^{۱۳} وجود اجزای بهتر یا بدتر را توضیح دهد. می‌اندیشم که یگانه‌گرا یا دوگانه‌گرا تنها می‌تواند بگوید که ما این اجزا را از این نظر بهتر می‌دانیم که مردم، یا موسیقی‌دان‌های بیشتری آنها را درست می‌انگارند؛ یا «با گفتار» (آنگونه که ماده‌گرا می‌گوید) یا «با لذت واقعی» (آنگونه که دوگانه‌گرا می‌گوید). به زبانی دیگر، هم ماده‌گرای یگانه‌گرا و هم دوگانه‌گرا چیزی مانند این را خواهند گفت: «اجرای خوبی بود چرا که مردم بسیاری از آن لذت بردند - یا دست کم گفتند که لذت برده‌اند. ولی نه یگانه‌گرا و نه دوگانه‌گرا نمی‌توانند بگویند: «اجزایی بی‌مانند بود؛ و از این رو، بسیاری از مردم از آن لذت بردند و بر آنها کارساز شد». و حتی از این دشوارتر خواهد بود که بگویند: «اجزایی بی‌مانند بود، ولی مردم کمی ارزشش را دانستند». من پیشنهاد می‌دهم که این دست چیزها را بشود گفت و می‌توانند درست هم باشند. چنین اجزایی به عنوان شیئی از جهان ۳، در ترم شناسی^{۱۴} من، دیده می‌شود - البته شیئی که تجسم یافته یا نمود فیزیکی دارد - و می‌توان آن را همچون شیئی از جهان ۳ دآوری کرد.

¹³Objective

¹⁴Terminology

شش

گفتمان مادرباره‌ی شی‌های جهان ۳ ما را به این پرسشان رسانده است: آیا یک ارزیابی نقدآمیز از اثری هنری، بیابستگی، درون‌ذهنی است، به این معنی که تنها واکنش جهان ذهنی ۲ را یا ارزش دادن مردمی را که با تجسم آن اثر روبرو شده بودند ضبط می‌کند؟ یا آیا اثری هنری می‌تواند جدا از آنها ارزنده و بی‌مانند باشد؟ روشن خواهد شد که دیدگاه دوم، یعنی دیدگاه برون‌ذهنی، پیوندی نزدیک با دیدگاهی دارد که جهان سومی هم وجود دارد، پس شی‌هایی از جهان سوم هم وجود دارند.

شدنی است که شی‌های جهان ۳ و اثرهای ارزنده‌ی هنری وجود داشته باشند، و ما هم در همان زمان سنجهای برون‌ذهنی برای سنجش ارزش این اثرها نداشته باشیم. تنها سنجهای که در دسترس ماست می‌تواند واکنش ذهنی برخی مردم به اثر هنری باشد. ولی این می‌تواند با گزله‌ی ارزندگی برون‌ذهنی یک اثر هنری سراسر سازگار هم باشد. مردم را می‌توان مانند براده‌های آهن در یک میدان مغناطیسی بکلر برد: واکنش آنها، چون^{۱۵} برون‌ذهنانی یک اثر هنری را نشان می‌دهد. به پیشنهاد من وضعیت راستین همین است؟ و واکنش همگانی تنها یک نشانگر چونی اثر هنری است - و بی‌گمان، نشانگر چندان استوانی^{۱۶} هم نیست.

^{۱۵} کیفیت

^{۱۶} قابل اعتماد

من نمی‌خوام چندان بیش از این درباره‌ی پرسملن زیبایی‌شناسی بگویم، ولی می‌خواهم این نکته‌ی ویژه را روشن کنم.

من پیشنهاد میکنم که جهان ۳ ای از ساخته‌های ذهن آدمی وجود دارد، و تلاش می‌کنم نشان دهم که شی‌های جهان ۳ بسیار واقعی و نه تخیلی هستند: آنها می‌توانند واقعی باشند بدان گونه که ممکن است اثری بنامند^{۱۷} بر ما داشته باشند، بر تجربه‌های جهان ۲ ما، و بر مغزهای جهان ۱ ما، و از این رو بر جسم‌های مادی. یک سمفونی یا دیگر اثر هنری می‌تواند نمونه‌ای از چنین شیئی از جهان ۳ باشد؛ و یک سمفونی ممکن است یک سمفونی ارزنده باشد. گفتن این ممکن است به این معنا باشد که آن سمفونی ارزشی برون‌ذهنی دارد؛ هرچند ما ممکن است هیچ سنجه‌ی برون‌ذهنی‌ای برای سنجش ارزشش نداشته باشیم، و تنها واکنش ذهنی برخی مردم را داشته باشیم. از این رو، نباید از نبود یک سنجه‌ی برون‌ذهنی به این برابند برسیم که خود اثر، ساختاری درون‌ذهنی دارد یا ارزشش درون‌ذهنی است.

به وارون، هم مادگرای بیگانه‌گرا و هم دوگانه‌گرا نلچار هستند بگویند که هیچ چیز برون‌ذهنی‌ای درباره‌ی یک اثر هنری وجود ندارد. اگر مادگرای بیگانه‌گرا یا حتی دوگانه‌گرا درست بگویند - اگر کیهان تنها از شی‌های لمس‌شدنی جهان ۱ ساخته شده باشد، یا تنها از شی‌های جهان ۱ و تجربه‌های لمس‌شدنی جهان ۲، ولی نه از شی‌های

^{۱۷} Causal, علی

لمس نشدنی هم‌اند کتاب‌های ارزنده یا نگره‌های ارزنده یا سمفونی‌های ارزنده - در این روی، همه‌ی سخنان درباره‌ی این شی‌ها باید خیالی باشد. سخن درباره‌ی یک سمفونی ارزنده، یا یک اجرای ارزنده، باید همچون سخنانی استعاری تفسیر شود. از این رو، اگر بگوییم «این سمفونی‌ای ارزنده است» منظورمان این نیست که سمفونی‌ای وجود دارد و ارزنده است، و این حقیقت برون‌ذهنی را شاید بتوان به گونه‌ای، اگر خوش شانس باشیم، با واکنش ذهنی برخی مردم، پشتیبانی کرد. در برابر، سخن ما معنی‌ای بیش از این نخواهد داشت که مردم به شیوه‌ای ویژه به یک شی فیزیکی جهان ۱، برای نمونه یک اجرای موسیقی، واکنش نشان می‌دهند.

دقیقا مانند این خواهد بود که گفته‌ی «اینجا یک میدان مغناطیسی نیرومند هست» را استعاری برداشت کنیم؛ یعنی نه سخنی درباره‌ی یک هستی فیزیکی برون‌ذهنی، یک میدان مغناطیسی، که تنها درباره‌ی رفتار براده‌های آهن، اگر آنها را در جای شناخته‌شده پخش کنیم.

این دیدگاه را براستی برخی از فیلسوفان برجسته پذیرفته‌اند؛ نه تنها در زمینه‌ی میدان مغناطیسی، که حتی در زمینه‌ی جسم‌های فیزیکی دیده‌شدنی. از این رو، یک جسم فیزیکی را اغلب فیلسوفان نه همچون هستی‌ای برون‌ذهنی و فیزیکی تفسیر کرده‌اند، که همچون «یک امکان همیشگی [بناریلدن]^{۱۸} احساس» در مردم.

^{۱۸} ایجاد

این دیدگاه فلسفی ارج گذاردنی است، ولی من آن را اشتباه می‌انگارم، به دلیل‌های گوناگون^{۱۹}. به این معنی که من در روبرویی با جهان ۱ یک واقع‌گرا هستم. همچنین، در روبرویی با جهان ۲، جهان تجربه‌ها، واقع‌گرا هستم. و در روبرویی با جهان ۳ هم یک واقع‌گرا هستم - جهان ۳ که دربرگیرنده‌ی شی‌های لمس‌نشده‌ی، مانند زبان‌ها؛ حدس‌ها و نگره‌های دانشیک؛ و اثرهای هنری است.

هفت

پیش از آنکه برهان‌های خود را به سود این واقع‌گرایی سه‌گانه - واقع‌گرایی‌ای درباره‌ی جهان‌های ۱، ۲، و ۳ - بگویم، می‌خواهم یک نکته‌ی پایانی درباره‌ی اثرهای هنری بگویم. پس از آن درباره‌ی دیگر شی‌های جهان ۳ گفتگو خواهم کرد، به ویژه درباره‌ی حدس‌ها و نگره‌های دانشیک.

این نکته‌ی پایانی درباره‌ی اثرهای هنری چکیده خواهد بود. ولی می‌خواهم روشن کنم که درباره‌ی جستار بزرگی است، جستاری که ارزش ساعت‌ها بحث را دارد.

تاکنون، اثرگذارترین و پذیرفته‌شده‌ترین نگره‌ی هنر و موسیقی و شعر این نگره است که همه‌ی هنرها، در سرشت خود، بیان خویشتن

^{۱۹} برای گفتمانی در این جستارها ببیند: فرگردهای ۳ و ۶ از کتاب حدس‌ها و انبطال من

هستند: بیان یا نمودارسلزی سرشت هنرمند، و به ویژه بیان احساس هایش. من این نگره را سراسر اشتباه می‌دانم. این حقیقتی خرد است که ما چندوچون درونی خود را در هر آنچه انجام می‌دهیم، و از آن میان البته هنر، بیان می‌کنیم. ولی چندوچون خود را در شیوه‌ی راه رفتن و سرفه کردن و فین کردن هم بیان می‌کنیم. بیان خویشتن، از این رو، نمی‌تواند همچون ویژگی هنر بکلر برود.

ولی من این نگره‌ی خویش‌بیانگرانه از هنر را تنها یک اشتباه نمی‌انگارم. بلکه آن را دلرای اثری زیان‌بلر و ویران‌کننده برای هنر می‌دانم. در یک هنر ارزنده، هنرمند اثرش را پراچ می‌داند، نه خودش را. این رویکرد درست به وسیله‌ی نگره‌ای که هنر را بیان خویشتن می‌داند آسیب دیده‌است.^{۲۰}

هشتم

اکنون به گفتگو درباره‌ی گزاره‌ی مرکزی خود می‌روم. آیا شی‌های جهان ۳ مانند نگره‌های گرانش نیوتن و انشتین، شی‌هایی واقعی هستند؟ یا آیا تنها تخیلند، همان‌گونه که ملاده‌گرای یگانه‌گرا و دوگانه‌گرا می‌گویند؟ آیا این نگره‌ها ناواقعی هستند، و تنها تجسم‌های آنها است که واقعی است، همان‌گونه که ملاده‌گرای یگانه‌گرا می‌گوید؟ یا همان‌گونه که دوگانه‌گرا می‌گوید، نه تنها این تجسم‌ها که

^{۲۰} برای گفتمانی فربه‌تر ببینید: فرگردهای ۱۳، ۱۴، و ۴۰ از کتاب تلاش پایان‌نیافته من

تجربه‌های اندیشگی ما هم واقعی هستند؛ اندیشه‌های ما، که به سوی این شی‌های تخیلی جهان ۳ هستند، ولی خود این شی‌های جهان ۳ واقعی نیستند؟

پاسخ من به این پرسمان - و گزاره‌ی مرکزی سخنرانی من - این است که شی‌های جهان ۳ واقعی هستند؛ واقعی به همان معنی که یک فیزیک‌گرا نیروهای فیزیکی و میدان‌های نیرو را واقعی یا برآستی موجود میدانند. ولی این دیدگاه واقع‌گرای من باید با برهان‌های منطقی دفاع شود.

اینجا خطری هست و آن اینکه پرسمان مرکزی من، یعنی واقعی و موجود بودن شی‌های جهان ۳، ممکن است به گفتمانی زبانی فروکاسته شود. چرا که هر چه را که بخواهیم می‌توانیم بگوییم واقعی یا موجود است. می‌اندیشم که می‌توانیم از این خطر بگذریم، با آغاز از آغازین‌ترین ایده از واقعیت، و پذیرفتن روش فیزیک‌گرا برای همگانی کردن این ایده، و سرانجام جایگزینی آن با ایده‌ی خودمان^{۲۱}.

پیشنهاد میکنم که همه‌ی ما درباره‌ی هستی و واقعی بودن جسم‌های میلان‌اندازه‌ی فیزیکی، بسیار دل‌استوار هستیم: اندازه‌ای که به آسانی بتوانیم در دست بگیریم، بچرخانیم، و بیندازیمشان. این چنین

^{۲۱} بخش ۴ از نوشته‌های من در کتاب خویشتن و مغزش را ببینید، و همچنین کتاب دانش برون‌ذهنی (Objective knowledge) من را در فصل ۲

چیزهایی، در آغازین‌ترین نمود خود واقعی هستند. حلس می‌زنم که یک نوزاد شناخت چنین چیزهایی را یاد می‌گیرد؛ و می‌پندارم چیزهایی بیش از همه برای یک نوزاد واقعی هستند که می‌تواند در دست بگیرد و بیندازد، و در دهان خود بگذارد. پایداری در برابر لمس، و میزانی پایداری زمانی هم مهم به گمان می‌رود.

با آغاز از چنین ایده‌ی آغازینی از چیزهای واقعی، یک واقع‌گرا این ایده را با همگانی کردن آن گسترش می‌دهد. پیشنهاد می‌کنم که ایده‌ی ماده‌گرا یا فیزیک‌گرا از هستی فیزیکی با دربرگرفتن چیزهای بسیار بزرگ و بسیار کوچک، و چیزهایی که در درازای زمان دوام نمی‌آورند، بدست می‌آید؛ و همچنین با دربرگرفتن چیزهایی که می‌توانیم با آنها بر چیزهای دیگر اثر بگذاریم، مانند ربایش و رانش مغناطیسی و الکتریکی، و میدان‌های نیرو؛ و پرتوزایی، مانند پرتوهای ایکس؛ چراکه این‌ها می‌توانند بر جسم‌های دیگر، برای نمونه بر رویه‌های پرتونگاری، اثر بگذارند،

از این رو، ما به این ایده می‌رسیم: آنچه واقعی است یا وجود دارد آن چیزی است که، مستقیم یا نامستقیم، اثری بنامند^{۲۲} بر چیزهای فیزیکی داشته باشد، آن چیزهای فیزیکی که به آسانی می‌توانیم لمسشان کنیم.

^{۲۲} علی

از این رو، می‌توانیم پرسیمان خود را از اینکه آیا شی‌های لمس‌نشده‌ی جهان ۳ مانند نگره‌های گرانس نیوتن و انشتین، وجودی واقعی دارند، به این روی بیان کنیم: آیا حدس‌ها و نگره‌های دانشیک می‌توانند، مستقیم یا نامستقیم، اثری بنارمند بر چیزهای فیزیکی جهان ۱ داشته باشند؟ پاسخ من به این پرسش این است: آری می‌توانند.

نُه

برهان بنیادی من در پشتیبانی از واقعی بودن جهان ۳ بسیار ساده است. همه می‌دانیم که در جهان فیزیکی ۱ زندگی می‌کنیم که با کاربرد دانش بسیار دگرگون شده است؛ یعنی با کاربرد حدس‌ها و نگره‌های جهان ۳ همچون ابزارهایی برای دگرگونی. از این رو، حدس‌ها و نگره‌ها می‌توانند اثر بنارمند یا ابزاری بر چیزهای فیزیکی داشته باشند؛ اثری بسیار بزرگ‌تر از برای نمونه پیچ‌گوشتی یا قیچی^{۲۳}.

هر چند که من این برهان را که حدس‌ها و نگره‌های دانشیک را می‌توان برای دگرگونی جهان ۱ به‌کار برد، قانع‌کننده می‌دانم، آگاهم

^{۲۳} از این حقیقت که حدس‌ها و نگره‌ها را می‌توان همچون یک ابزار به‌کار برد، نباید اینگونه برداشت کرد که چیزی بیش از ابزار نیستند. یادداشت ۱۹ را در بالا ببینید.

که یک ماده‌گرای بیگانه‌گرا و یک دوگانه‌گرا آن را نمی‌پذیرند. هر کدام پاسخی برای آن دارند.

دوگانه‌گرا می‌گوید که این حدس‌ها و نگره‌ها – مانند نگره‌ی نسبیت ویژه‌ی انشتین – نیستند که نقش یک ابزار را، برای نمونه در ساخت بمب اتم، بازی کرده‌اند، که فرایندهای اندیشگی لمس‌شدنی ویژه‌ای بوده‌اند در برخی مردم، مانند خود انشتین و پاول لانگوین^{۲۴}. از این رو، دوگانه‌گرا می‌گوید که این اندیشه‌ی انشتین بود که او را در سال ۱۹۰۵ به نوشتن نوشتاری واداشت^{۲۵} که چارچوب نگره‌ی نسبیت ویژه‌ی او را ساخت، و پس از چاپ این نوشتار (ولی در همان سال)^{۲۶} انشتین از نگره‌ی نسبیت ویژه پیامد مهمی را دریافت کرد. این پیامد نخستین بار اینگونه نوشته شد:

$$M' - M = E/c^2$$

و امروزه با این ریختار^{۲۷} نوشته می‌شود:

²⁴ Paul Langevin

²⁵ Albert Einstein, 'Zur Elektrodynamik bewegter Körper', Annalen der Physik ۹۲۱-۸۹۱ (۱۹۰۵) ۱۷

²⁶ Albert Einstein, 'Ist die Trägheit eines Körpers von seinem Energieinhalt abhängig?', Annalen der Physik 18 (1905): 639-41

²⁷ فرمول

$$E = mc^2$$

دوگانه‌گرا در اینجا پامی فشارد که این فرایندهای اندیشگی انشتین و دیگر فیزیک‌دان‌ها مانند پاول لانگوین بوده است که به این ریختار انجامیده است. و لانگوین به گمان نخستین کسی بود که به این اندیشید که این ریختار می‌تواند به روشن سازی انرژی بسیار فراوان خورشید کمک کند؛ و همچنین انرژی بسیار فراوانی را می‌توانیم آزاد کنیم اگر بخشی از جرم هسته‌ی اتم را به پرتو تبدیل کنیم. از این رو، به گفته‌ی دوگانه‌گرا، تجربه‌های جهان ۲، یعنی فرایندهای اندیشگی آگاهانه، بوده‌اند که نقش بنارمند در ساخت بمب اتم بازی کرده‌اند، و نه شیئی از جهان ۳ مانند درون‌مایه‌هایی از ریختارها و نگره‌ها. جدا از فرایندهای اندیشگی، برخی تجسم‌های فیزیکی مانند کتاب‌ها، نوشتارهای نوشته و چاپ شده، و ریختارهای نوشته شده هم نقشی بنارمند بازی می‌کنند؛ و البته برخی فرایندهای مغزی. ولی یک دوگانه‌گرای ناب پامی فشارد که هیچ نیازی به پیش کشیدن شی‌های لمس نشدنی جهان ۳ نیست.

برهان ماده‌گرای یگانه‌گرا بسیار همانند برهان دوگانه‌گرا خواهد بود، جز آنکه او فرایندهای آگاهانه‌ی اندیشه را جامی‌اندازد، و به جای آنها فرایندهای برابر مغزی را می‌گذارد. او بیش از دوگانه‌گرا به تجسم‌های فیزیکی گوناگون این نگره ارزش خواهد داد؛ ادعا خواهد کرد که این تجسم‌های فیزیکی، و نه هستی‌های لمس نشدنی (مانند

خود نگره)، ابزارهایی هستند که برای دگرگونی پیرامون فیزیکی ما، برای نمونه برای ساخت بمب اتم، به کار می‌روند.

ده

در پاسخ به یگانگرا و دوگانه‌گرا، من به هسته‌ی برهانم درباره‌ی واقعی بودن جهان ۳ می‌رسم.

ادعا دارم که می‌توانیم، و باید، جدایی روشنی میان دانش به معنی درون‌ذهنی آن و دانش به معنی برون‌ذهنی آن بگذاریم.

دانش به معنی درون‌ذهنی، از گرایش‌های ذهنی به ویژه چشم‌داشت‌ها تشکیل شده است؛ از فرایندهای اندیشگی جهان ۲، و از فرایندهای مغزی در پیوند با آنها از جهان ۱. این را می‌توان جهان درون‌ذهنی چشم‌داشت‌های ما توصیف کرد.

دانش به معنی برون‌ذهنی، از فرایندهای ذهنی تشکیل نشده، بلکه از درون‌مایه‌های اندیشگی ساخته شده است. این جهان، از درون‌مایه‌ی نگره‌هایی که از دید زبان‌شناسی ریختاربندی شده‌اند ساخته شده است؛ از آن درون‌مایه‌ها که می‌توانند کم و بیش به زبان‌های گوناگون برگردان شوند. درون‌مایه‌ی اندیشگی برون‌ذهنی آن چیزی است که در یک برگردان خوب کمابیش بی‌دگرگونی می‌ماند. یا اگر واقع‌گرایانه‌تر بگویم: درون‌مایه‌ی اندیشگی برون‌ذهنی آن چیزی است که برگرداننده

تلاش می‌کند بی‌دگرگونی نگه دارد، هر چند گاهی این کار را بی‌نهایت دشوار می‌یابد.

فرایندهای اندیشگی درون‌ذهنی یک دانشمند، بر پایه‌ی این درون‌مایه‌ی اندیشگی برون‌ذهنی نگرها و حدس‌ها کار می‌کند. این فرایندها با کاربرد روش نقد، تلاش می‌کنند که درون‌مایه‌ی اندیشگی برون‌ذهنی را بهبود دهند. درست است که دانشمند، پیش از کاربرد این نگرها برای دگرگونی پیرامون فیزیکی ما، یعنی جهان ۱، باید به شیوه‌ی درون‌ذهنی، پیامدهای نگرهای برون‌ذهنی را درک کند. یعنی جهان ۲ به مانند یک میانجی میان جهان ۱ و ۳ جای می‌گیرد. ولی این درک کردن شی جهان ۳ است که به جهان ۲ توانایی دگرگونی جهان ۱ را می‌دهد.

تلاش می‌کنم این دگرسانی ارزشمند میان فرایند اندیشگی جهان ۲ و درون‌مایه‌ی اندیشه‌ی لمس‌نشده‌ی جهان ۳ را با کمک چند نمونه روشن کنم.^{۲۸} برای نخستین نمونه، این گزاره را در نظر بگیرید:

^{۲۸} در کتاب دانش برون‌ذهنی خود، در فرگردهای ۳ و ۴، چند نکته را درباره‌ی تاریخچه‌ی دگرسانی اندیشه به معنی درون‌ذهنی آن و اندیشه به معنی برون‌ذهنی آن بیان می‌کنم. از آن زمان، بیشتر درباره‌ی پیوند اندیشه‌های افلاطون با نگره‌ی من از جهان ۳ نوشته‌ام (در فرگرد ۱۳ از همکاری من در کتاب خویشتن و مغزش)، و اکنون می‌خواهم چند نکته‌ی دیگر درباره‌ی تاریخچه‌ی تازه‌تر این

اندیشه‌ها بیان کنم، که آنچه را در کتاب دانشی
برون ذهنی نوشتم کامل می‌کنند می‌خواهم در اینجا
به نقش هاینریش گومپرز
(Heinrich Gomperz) ناکید فراوان کنم (که
در زندگی‌نامه‌ی خودنگارم درباره‌ی کارش گفتگو
کرده‌ام).

هاینریش گومپرز در ۱۸۷۳ زاده شد و کمابیش
بیست و پنج سال از فریگه (Fregge) بزرگ‌تر بود،
که در در سال ۱۸۴۸ زاده شده بود. گومپرز آشکارا
میان اندیشه به معنی درون‌ذهنی و اندیشه به معنی
برون‌ذهنی آن دگرسانی گذاشت (در کتاب
Weltanschauungslehre). گومپرز در این
زمینه از هوسرل (Husserl) اثر گرفته بود و
هوسرل خود بسیار از بولزانو (Bolzano) و فریگه
اثر گرفته بود. از این رو، اثر گومپرز در ۱۹۰۸
بی‌شک نخستین از فریگه اثر گرفته بود ولی خود
گومپرز این را نمی‌دانست چرا که هوسرل ناآشنا
فریگه را بر خود بیان نکرده بود.

تا اینجا‌ی داستان را زمینی که رویدی ۱۶۲ از کتاب
دانش برون‌ذهنی را می‌نوشتم می‌دانستم. ولی چیزی
که ندیده بوم این بود که دومین جلد از کتاب
Weltanschauungslehre گومپرز ده سال پیش از
کتاب Der Gedanke هوسرل چاپ شده بود. پس
نقشی که هاینریش گومپرز در تاریخچه‌ی اندیشه‌ای که

«لئوناردو می‌اندیشید که می‌توان ماشینی ساخت که مانند یک پرنده پرواز کند.» این گزاره به یک فرد، لئوناردو، اشاره می‌کند و به اندیشه‌ای از لئوناردو. ولی اینجا این اندیشه با درونمایه‌اش بلزشناخته می‌شود. در حقیقت، می‌دانیم که این اندیشه پی‌درپی برای لئوناردو رخ داده است. از این رو، گزاره‌ی ما نامستقیم و با بیان درونمایه‌ی اندیشه‌های او، به بسیاری از فرایندهای اندیشگی لمس شدنی او اشاره می‌کند. بلید زمان‌های گوناگونی بوده باشد که این درونمایه‌ی اندیشه برای لئوناردو روی داده باشد؛ برای نمونه نخستین باری که برایش روی داد. در این زمان‌های گوناگون، او این فرایندهای اندیشگی را تجربه کرده است. بی‌گمان هر کدام از این فرایندها با دیگری ناهم‌تا بوده است. ولی آنچه که میان آنها یکسنان بوده، درونمایه‌شان بوده است.

اگر به این نمونه بنگریم، اینگونه می‌نمایاند که درونمایه‌ی اندیشه تنها یک عمومیت دادن^{۲۹} است، تنها سوبه‌ای از یک فرایند اندیشگی لمس شدنی جهان ۲؛ پس جلیگاه دوگرانه‌گرا درست می‌نماید.

من جهان ۳ می‌نامم بسیار بیش از آن چیزی است که من زمان نوشتن کتاب دانش برون‌فهنی می‌دانستم. سراسر این تاریخچه باید دوباره بررسی شود، چرا که شایمند (ممکن) است که فریگه از کتاب گومپرز آگاه بوده است، که در شهر جتا (Jeta) همان جا که فریگه کار می‌کرد چاپ شده بود

²⁹ Abstraction

اکنون بیاید این گزاره را در نگر آوریم: «در ۱۹۰۵، انشتین نگره‌ی نسبیت ویژه را به سرانجام رساند.» این گزاره نیز به یک فرد و فرایندهای اندیشگی جهان ۲ی او اشاره دارد، و یک رخداد ویژه را نیز بیان می‌کند - رخداد آن فرایندهای اندیشگی که برای نخستین بار به این درونمایه‌ی اندیشه انجامید، یعنی نگره‌ی نسبیت ویژه.

ولی نگره‌ی نسبیت ویژه بیش از یک سو به از فرایند اندیشگی جهان ۲ی انشتین است، همان گونه که گزاره‌ی پیش رو نشان می‌دهد: «پیامدهای بالورزش بسیاری از نگره‌ی نسبیت ویژه هست که خود انشتین در ۱۹۰۵ به آنها نیندیشیده بود؛ و بسیار پیامدهای باارزشی از این نگره هست که هنوز کسی به آنها نیندیشیده است، و شاید هیچ کس هرگز آنها را درنیابد.»

اگر این گزاره را در نگر آورید، خواهید دید که این نگره دیگر تنها یک عمومیت دادن^{۳۰} از یک فرایند لمس شدنی نیست، بلکه خود یک شی است بسیار همانند شی‌های دیگر؛ که من پیشنهاد می‌دهم یک شی لمس نشدنی جهان ۳ است. یک درون‌مایه‌ی اندیشگی است، ولی نه درون‌مایه‌ی اندیشگی یک یا چند فرایند اندیشه؛ بلکه چیزی مانند درون‌مایه‌ی اندیشگی چند فرایند اندیشگی ممکن و چند فرایند اندیشگی واقعی.

چیزی که بیش از همه نشانگر این شی جهان ۳ است این است که این چنین شی‌هایی می‌توانند پیوندهای منطقی با هم داشته باشند.

³⁰ Abstraction

نمونه‌هایی از پیوندهای منطقی، برابری منطقی، استنباط، سازگاری و نلسازگاری است.

این پیوندهای منطقی تنها می‌توانند میان درون‌مایه‌های لمس‌نشده‌ی جهان ۳، مانند حدس‌ها و نگره‌ها، برجا باشند؛ آنها هرگز میان فرایندهای اندیشگی جهان ۲ برجا نمی‌مانند. حتی اگر از اندیشه‌های همسان سخن بگوییم، معمولاً در ذهن خود به درون‌مایه‌های اندیشه، و گونه‌ای همسانی منطقی نگر داریم.

از سوی دیگر، پیوندهای بنامند^{۳۱} مانند اثر یک نویسنده بر نویسنده‌ی دیگر را می‌توان گفت میان فرایندهای اندیشه و نه درون‌مایه‌های اندیشه برجا است.

پس اگر ما بگوییم که جیمز کلرک ماکسول^{۳۲} از مایکل فارادی^{۳۳} اثر پذیرفته بود، پیش از همه درباره‌ی فرایندهای اندیشگی ماکسول سخن می‌گوییم، و پیشنهاد می‌کنیم که بخشی از این فرایندها با خواندن نوشتارهای فارادی و دریافت درون‌مایه‌ی آنها بنابریده^{۳۴} شده بود. ولی همچنین این سخن ما اشاره‌ای است به اینکه همسانی‌ای منطقی میان درون‌مایه‌های اندیشگی نوشتارهای ماکسول و فارادی هست.

^{۳۱} علی

^{۳۲} James Clerk Maxwell

^{۳۳} Michael Faraday

^{۳۴} ایجاد

به وارون، اگر بگوییم که همسانی‌هایی میان اندیشه‌های بودا و مسیح هست، دیگر هیچ سخنی از فرایندهای اندیشگی نمی‌کنیم، بلکه تنها درباره‌ی درون‌مایه‌های اندیشگی سخن می‌گوییم. همچنین است اگر بگوییم برخی از اندیشه‌های بودا با برخی از اندیشه‌های مسیح نلسازگار است، یا برخی از اندیشه‌های انشتین برخی از اندیشه‌های نیوتن را رد می‌کند. در همه‌ی این نمونه‌ها، ما درباره‌ی رخدادها و فرایندهای اندیشگی سخن نمی‌گوییم، بلکه درباره‌ی دکترین‌ها یا نگره‌ها یا درون‌مایه‌های اندیشگی سخن می‌گوییم: درباره‌ی چیزهایی که، در ترم‌شناسی من، از آن جهان ۳ هستند.

فرایندهای اندیشگی را می‌توانیم حدس بزنیم که فرآورده‌ی زبان انسان هستند؛ و زبان‌های انسان، خود پایه‌ای ترین و ارزشمندترین شی‌های جهان ۳ هستند. ولی زبان‌ها هم البته سوبه‌هایی فیزیکی دارند، هرچند که درون‌مایه‌ی آنچه گفته شده یا اندیشیده شده لمس‌نشدنی است. می‌توانیم بگوییم که درون‌مایه، آن چیزی است که می‌خواهیم دگرگون‌نشده، در برگردانی از زبانی به زبان دیگر نگه داریم. (اگر این نگره درست باشد که رقص زنبور عسل پیامی در بر دارد که می‌تواند برگردانده شود: «خوراکی در فلان فاصله و در فلان جهت هست»، پس زبان زنبور عسل هم دلرای درون‌مایه است.)

یازده

از زاویه‌ی دیدی که من اینجا دفاع می‌کنم، گذر از یک اندیشه‌ی نازیبانی به اندیشه‌ای که با زیبان^{۳۵} ریختاربندی^{۳۵} شده است، ارزشمندترین است. با ریختاربندی یک اندیشه در یک زبان، آن را یک شی‌جهان ۳ می‌سازیم؛ و از این رو آن را شیئی نقلشدنی می‌کنیم. تا زمانی که اندیشه تنها فرایندی جهان ۲ بی است، تنها بخشی از خود ماست، و نمی‌تواند به آسانی شیئی نقلشدنی بشود. ولی نقد شی‌های جهان ۳ دارای بیشترین ارزش است، در هنر و به ویژه در دانش. دانش را می‌توان گفت که در بخشی بزرگ نتیجه‌ی نقد است - نتیجه‌ی آزمایش و گزینش نقدآمیز حدس‌ها و فرایندهای اندیشگی است. در گفتگوهای دانشیک، کلاری که می‌کنیم نقد حدس‌های گوناگون است از این زاویه که آیا می‌توانند حقیقت داشته باشند یا نه.

نه تنها پیوندهای منطقی، که حتی ایده‌های حقیقت و نادرستی هم تنها ویژه‌ی درون‌مایه‌های اندیشگی هستند، یعنی حدس‌ها و نگره‌های جهان ۳. هر چند که ما گاهی درباره‌ی باورهای راست و نادرست سخن می‌گوییم؛ و یک باور شیئی از جهان ۲ است. برای نمونه، اگر از یک باور خلدشه‌ناپذیر، یا خلدشه‌پذیر، سخن بگوییم، ما به پیشنهاد من، نه از یک شی‌جهان ۳، که از یک شی‌جهان ۲ سخن می‌گوییم. ولی اگر از یک باور راست یا یک باور نادرست سخن بگوییم، دیگر تنها از یک شی‌جهان ۲ سخن نمی‌گوییم، بلکه از یک

³⁵ Formuhte

درون مایه‌ی اندیشگی جهان ۳ هم سخن می‌گوییم: درون مایه‌ی نگره‌ای در پیوسته به این باور.

روی هم رفته، پیشنهاد می‌کنم که میان فرایندهای اندیشگی جهان ۲ و درون مایه‌ی اندیشگی جهان ۳ جدایی بگذاریم. فرایندهای اندیشگی لمس‌شدنی‌اند، به این معنی که برای برخی مردم و در زمان‌هایی ویژه رخ می‌دهند. همچنین، ما دلیل‌هایی داریم تا حدس بزنیم که فرایندهای مغزی‌ای هستند که در پیوند با این فرایندهای اندیشگی هستند.

به وارون، درون مایه‌های اندیشگی شی‌های لمس‌نشده جهان ۳ هستند. آنها می‌توانند در پیوندهای منطقی با یکدیگر باشند. پیامدهای منطقی یک نگره، شناسه‌های شی‌های جهان ۳ هستند. حتی می‌توانیم درون مایه‌ی لمس‌نشده یک نگره را با مجموعه پیامدهای منطقی آن یکی بدانیم.

دوازده

ممکن است هنوز بگویید که تنها فرایندهای اندیشگی و فرایندهای مغزی پیوسته با آنها وجود دارند، و واقعی‌اند، و درون مایه‌های اندیشگی تنها سویه‌هایی لمس‌نشده از فرایندهای اندیشگی هستند. ولی این نمونه را در نظر بگیرید. کودکان شمردن را می‌آموزند. این

یک مهارت است، یک نوکاری^{۳۶} ساخته‌ی آدمی. ما شمردن را آنچنان می‌آموزیم که می‌توانیم برای هر شماره‌ای شماره‌ی پس از آن را بسازیم، بی‌آنکه پایانی داشته باشد. ولی از آنجا که بی‌پایان است، هیچ نمود فیزیکی، هیچ تجسمی از این توالی وجود ندارد. با این وجود، توالی شماره‌های طبیعی، یک شی جهان ۳ است که می‌توانیم درباره‌اش کشف‌های فراوانی بکنیم. از این رو کشف می‌کنیم که همه‌ی شماره‌ها (و «همه شماره‌ها» یعنی بی‌پایان شماره) یا جفتند یا تاک^{۳۷}. و نیز کشف می‌کنیم که برخی از شماره‌ها، مانند ۲، ۳، ۵، ۷، ۱۱ و ۱۳ شماره‌های نخستند، یعنی بخش‌پذیر نیستند (البته همه‌ی شماره‌ها یا بخش‌پذیرند یا نخست). و حتی فریین^{۳۸} اقلیدس^{۳۹} را کشف می‌کنیم، که بر پایه‌ی آن، هر چند هر چه بیشتر در توالی شماره‌های طبیعی پیش رویم، شماره‌های نخست کم‌یاب‌تر و کم‌یاب‌تر می‌شوند، ولی هرگز به پایان نمی‌رسند: فریین اقلیدس می‌گوید که بی‌پایان شماره‌ی نخست در میان بی‌پایان شماره‌ی طبیعی وجود دارد.

البته سراسر درست است که همه‌ی این کشف‌ها نتیجه یا فرآورده‌ی فرایندهای اندیشگی است: آنچه ما جهان ۳ می‌خوانیم، در حقیقت، جهان فرآورده‌های ذهن انسان است؛ یعنی فرآورده‌های جهان ۲. ولی

^{۳۶} اختراع

^{۳۷} زوج و فرد

^{۳۸} قضیه

^{۳۹} Euclid's theorem

توالی بی‌پایان شماره‌های طبیعی، آشکارا شی جهان ۳ای لمس نشدنی است؛ و شیئی است که می‌توانیم بررسی کنیم، و درباره‌اش می‌توانیم کشف‌های نامنتظرهای داشته باشیم. در حقیقت، پرسش‌های بسیاری درباره‌ی این شی وجود دارد، پرسش‌هایی از نگره‌ی شماره‌ها^{۴۱} که هنوز ریاضی‌دان‌ها برایشان پاسخی نیافته‌اند.

می‌توانیم شی جهان ۳ای را، مانند توالی شماره‌های طبیعی، و پرسش‌هایی که همراهش می‌آید، با یک شی جهان ۱ بسنجیم، مانند توالی DNA و پرسش‌هایی که پیش‌روی بیوشیمی‌دانها می‌گذارد: یا در سنجشی زمخت‌تر، می‌توانیم آن را با یک کوه بسنجیم، مانند کوه اورست، و چالش‌هایی که پیش‌روی کوه‌نوردان می‌گذارد.

در همه‌ی این سه مورد ما با کنجکاو‌ی خود، و با خواست حل پرسش‌ها و چالش‌های دشوار، به نهاده^{۴۱}ی مورد جستجوی خود کشیده می‌شویم. در همه‌ی این موردها، ما نهاده‌ای را بررسی می‌کنیم که درباره‌اش دانشی نارسا داریم، دانشی که از بررسی‌های پیشین به ارث برده‌ایم. در همه‌ی این موردها، ممکن است از یافته‌های خود شگفت زده شویم. در همه‌ی این موردها، پژوهشگران گوناگون می‌توانند نتیجه‌ها را اندر درون ذهنانه^{۴۲} بیازمایند.

⁴⁰ Number theory

^{۴۱} موضوع

⁴² Inter-subjectively

ولی نکته‌ی اصلی این است که در همه‌ی این موردها، یک پیوند راستین بنارمند میان نهاده‌ی مورد بررسی و خود ما وجود دارد. در هر نمونه، آن نهاده به نسبت بی‌کنش است و ما کنشگرانه بررسی‌اش می‌کنیم؛ درست همانگونه که کسی که برای کشیده شدن نقاشی‌اش می‌نشیند، به نسبت بی‌کنش است و نگارگرش کنشگر است. با این روی، آن کس آنجا هست، و هستی او اثری بنارمند بر نگارگر نمی‌گذارد.

من تاکید کرده‌ام که توالی شماره‌های طبیعی، چون بی‌پایان است، نمی‌تواند تجسم یا نمودی فیزیکی داشته باشد. این توالی شی‌جهان ۱۳ ای تجسم‌نیافته است. همچنین است هر حدس و نگره‌ای، اگر یک حدس یا نگره را بلزشناسیم، یعنی درون‌مایه‌ی منطقی‌اش را، با همه‌ی فریب‌هایی که می‌توان از آن برداشت کرد، یعنی با سامانه‌ی استنباطی‌اش. چنین نگره‌ای، یا چنین سامانه‌ای، بی‌پایان است، و می‌تواند سرشار از شگفتی باشد. از این رو، بلید برای انشتین شگفت‌انگیز بوده باشد، زمانی که تنها اندکی پس از نوشتن نوشتارش درباره‌ی نسبیّت ویژه، دریافت که ریختار پرآوازه‌ی $E=mc^2$ را می‌توان از آن به مانند یک فریب ۱۳ استنباط کرد.

^{۱۳} قضیه

صیژده

تجسم‌های جهان ۱ از شی‌های جهان ۳، مانند کتاب‌های دست‌نویست، یا چاپ شده، یا نوشتارهای مجله‌ها، بسیار ارزشمندند؛ ولی ارزش آنها نه به عنوان شی‌های جهان ۱ بلکه به عنوان شی‌های جهان ۳ است. نمونه‌های چنین تجسم‌های جهان ۱ از شی‌های جهان ۳، نقشه‌های جغرافیایی، نقشه‌ی یک ساختمان، یا یک موتور، یا یک خودرو، یا یک هواپیما است. چنین نقشه‌هایی بر پایه‌ی نگره‌ها هستند؛ آنها دقیقاً همانند کتاب‌ها، تجسم‌های شی‌های جهان ۳ هستند. میزان اثر بنامند آنها بسیار روشن است: چنین نقشه‌هایی بسیار در دگرگونی جهان ۱ کارا بوده‌اند. ولی همانند کتاب‌ها، برای کسانی که نمی‌توانند بخوانندشان بی‌ارزشند.

ولی نقشه‌ها، تنها شی‌های جهان ۳ نیستند: طرح‌هایی برای انجام کاری هم هستند، و برنامه‌های رایانه‌ای هم می‌توانند در این دسته جای بگیرند.

شناسه‌ی اصلی همه‌ی این شی‌های جهان ۳ این است که می‌توانند با نقد بهبود داده شوند. و نیز این شناسه‌ی اصلی آنها است که نقد می‌تواند همکارانه باشد: از سوی کسانی نقد شوند که هیچ نقشی در ایده‌ی نخستین آنها نداشته‌اند. این خود برهان دیگری برای برون‌ذهنی بودن شی‌های جهان ۳ است، و برهانی برای اینکه این شی‌ها می‌توانند مردم را به اندیشه برانگیزانند: ولی به این معنی که

اندیشیدن را در آنها بنارند^{۴۴}. همکاری نقدآمیز در طرح‌ریزی، همگانی شده است، و هر روز هم بیشتر می‌شود. ولی ایده‌ای کهن است. ادmond برک^{۴۵} سیلستمدار و نگره‌پرداز سیاسی بریتانیایی، دو‌یست سال پیش درباره‌ی بهبود نقدآمیزانه‌ی طرح‌های سیاسی و نظامی نوشت: «در مسیر خود مردان بزرگی را شناخته و با آنها همکاری کرده‌ام؛ ولی هیچ‌گاه طرحی را ندیده‌ام که مشاهده‌ی مردانی که دریافتی بسیار فرومایه‌تر از پیشروان آن زمینه‌ها داشته‌اند، آن را بهبود نبخشیده باشد.»

آشکار است که طرح‌هایی که برک از آن سخن می‌گوید، شی‌های جهان ۳ است و نه فرایندهای اندیشگی کسانی که همکاری میکنند. این فرایندهای اندیشگی لمس‌شدنی به بهبود آن نقشه‌ی لمس‌شدنی کمک می‌کنند. این فرایندها دربردارنده‌ی نقدهایی به آن نقشه‌ی لمس‌شدنی مشترک است، و بنابراین باید که بنارمندانه از آن نقشه‌ی لمس‌شدنی، و به ویژه از هدف‌هایی که می‌خواهد به دست آورد - نه هدف‌هایی که موجودند - اثر بپذیرد. افزون بر آن، با بیان اینکه یک نقشه را می‌توان با نقد بهبود بخشید، برک به سوبه‌ای از شی‌های جهان ۳ اشاره می‌کند که آنها را همانند شی‌های جهان ۱ می‌کند: می‌توان بر روی یک شی جهان ۳ کار کرد، همان‌گونه که یک مکانیک بر روی یک موتور کار می‌کند، و کارکردش را بهبود بخشید.

^{۴۴} سبب شوند

^{۴۵} Edmund Burke

چهارده

بگذارید به گزاره‌ی مرکزی خود بازگردم. گزاره‌ی من این بود که شی‌های جهان ۳، همانند نگره‌ها، نقشی بسیار بزرگ در دگرگونی جهان ۱ پیرامون ما بلزی می‌کنند، و به دلیل همین اثر بنارمند نامستقیم آنها بر شی‌های جهان ملدی ۱، باید شی‌های جهان ۳ را واقعی بیانگریم. اینجا هیچ چیز به کاربرد واژه‌ی «واقعی» بستگی ندارد: گزاره‌ی من این است که طرح‌های جهان ۳ و نگره‌های جهان ۳ بنارمندانه بر شی‌های فیزیکی جهان ۱ اثر می‌گذارند؛ یعنی کنشی بنارمند بر جهان ۱ دارند.

تا جایی که من میدانم این اثر همیشه نامستقیم است. نقشه‌ها و برنامه‌های جهان ۳ همیشه بلید به وسیله‌ی یک ذهن، دریافت یا به چنگ آورده شوند، پیش از آنکه به کنش انسان بیانجامند، و پیرامون فیزیکی ما را، همچون ساختن فرودگاه و هواپیما، دگرگون کنند. به نگر من می‌آید که میانجی‌گری ذهن، و از این رو جهان ۲، ناگزیر است، و تنها میانجی‌گری جهان ۲ است که به شی‌های جهان ۳ اجازه می‌دهد اثر بنارمند خود را بر جهان فیزیکی ۱ بگذارند. از این رو، برای آنکه نسیت ویژه بتواند اثر خود را بر ساخت بمب اتم بگذارد، چندین فیزیک‌دان بلید به آن نگره‌گرایش می‌یافتند، پیامدهایش را پیدا می‌کردند، و آنها را درمی‌یافتند. دریافت انسان، و از آن رو ذهن انسان، ناگزیر می‌نماید.

برخی می‌اندیشند که رایانه‌ها نیز می‌توانند این کار را بکنند، چرا که رایانه‌ها نیز می‌توانند پیامدهای منطقی یک نگره را پیدا کنند. بی‌گمان می‌توانند، اگر ما آنها را بسازیم و به آنها با برنامه‌های رایانه‌ای که خود ساخته‌ایم آموزش دهیم.

از این رو، به این دیدگاه می‌رسم که یک دوگانه‌گرایی ذهن-تن، از یگانه‌گرایی ماده‌گرا به حقیقت نزدیک‌تر است. ولی دوگانه‌گرایی بسنده نیست. باید جهان ۳ را نیز بشناسیم.

پانزده

اکنون که از رایانه‌ها نلم بردم، احساس می‌کنم باید یکی دو سخنی هم از پرسیانی که امروزه بسیار درباره‌اش گفتگو می‌شود سخن بگویم. آیا رایانه‌ها می‌توانند بیاندیشند؟ من در گفتن «نه» درنگ نمی‌کنم. آیا هرگز خواهیم توانست رایانه‌هایی بسازیم که بیاندیشند؟ در اینجا پاسخ من پردرنگ‌تر است. پس از رسیدن به ماه و فرستادن یکی دو فضاپیما به بهرام، دیگر نباید درباره‌ی مرزهای دستاورد انسان خشک‌اندیش بود. ولی من گمان نمی‌کنم بتوان هستی‌هایی آگاه ساخت بی‌آنکه نخست جاندارانی ساخت؛ و این خود بسیار دشوار می‌نماید. به نگر من هیچ شایمند نیست که ماشینی آگاه باشد بی‌آنکه نیازمند آگاهی باشد. حتی خود ما هم زمانی که آگاهی‌مان کلری برای انجام دادن ندارد خوابمان می‌برد.

از این رو، تا نتوانیم زندگی ساختگی^۶ بسازیم، زندگی‌ای که برایمانیلی خود تلاش کند؛ و حتی بیش از آن، جانورانی ساختگی و خودجنبنده‌ای که نیازمند یک راهبر نباشند، گمان نمی‌کنم هوش ساختگی آگاه، سر از واقعیت در آورد. در حقیقت، هر چند از توان رایانه‌ها شگفت‌زده‌ام، می‌پندارم که هیاهوی فراوانی هم پیرامون آنها وجود دارد.

شانزده

اگر سخن من درست باشد که جهان فیزیکی با فراورده‌های جهان ۳ از ذهن انسان و با میانجی‌گری ذهن انسان دگرگون شده است، این به این معنی است که جهان ۱ و ۲ و ۳ با هم برهمکنش دارند و در نتیجه هیچ‌کدام از آنها بنامندانه بسته نیستند. درک این گزاره که جهان فیزیکی بنامندانه بسته نیست و جهان ۲ و نیز با میانجی‌گری جهان ۲، جهان ۳، می‌توانند بر آن کنش داشته باشند، برای یک ماده‌گرای یگانه‌گرا، یا فیزیک‌گرا می‌تواند دشوار باشد.

و با این روی، این باز بودن جهان مادی ۱ به اثرهای بیرون از آن، تنها یکی از چیزهایی است که تجربه پی‌در پی به ما نشان داده است. از این رو، هیچ دلیلی نیست که گمان کنیم مغز انسان در چند صد سال گذشته چندان دگرگون شده است، ولی پیرامون مادی ما بیش از آنچه بشناسیم، هم از کنش‌های برنامه‌ریزی شده‌ی ما و هم از

^۶ مصنوعی

پیامدهای ناخواسته‌ی کنش‌های برنامه‌ریزی شده‌مان دگرگون شده است. البته ماده‌گرا همه‌ی اینها را به وسیله‌ی فرایندهای مغزی ما توضیح می‌دهد؛ و می‌پذیریم که این فرایندها نقشی میانجی‌گرا در اثر جهان ۳، به دست جهان ۲، بر جهان ۱ دارند. ولی آنجا که دگرگونی‌های بزرگ آغاز شدند جهان ۳ بوده است، در نگره‌های‌مان. آنها، اگر با استعلا بگوییم، زندگی خودشان را داشته‌اند، هر چند که بسیار به ذهن ما و همچنین به مغز ما وابسته‌اند.

به دید من، اگر این را رد کنیم که جهان ۱ بنامندانه به جهان ۲ راه دارد و از راه آن به جهان ۳، به این معنی است که چشمان خود را به روی آنچه آشکار است بسته‌ایم.

هفده

بلید همچنین درباره‌ی پیوند آنچه من جهان ۳ می‌نامم و آنچه انسان‌شناسان فرهنگ می‌نامند سخن بگوییم. هر دوی اینها بسیار یکسانند. هر دو را می‌توان به عنوان جهان فراورده‌های ذهن انسان توصیف کرد؛ و عبارت «فرگشت»^۷ فرهنگی همان چیزهایی را دربرمی‌گیرد که من «فرگشت جهان ۳» می‌نامم.

^۷ تکامل

با این روی، انسان شناسان کمتر میان تجسم‌های شی‌های جهان ۳ و خود شی‌های جهان ۳ جدایی می‌گذارند. این خود به دگرسازی بزرگی میان دیدگاه من و آنان، و دیدگاه ما از کیهان، می‌انجامد.

هجده

روی هم رفته، ما به چنین نگاره‌ای از کیهان می‌رسیم.

جهانی فیزیکی وجود دارد، یعنی جهان ۱، و مهم‌ترین زیر-جهان آن، یعنی جانداران.

جهان ۲، جهان تجربه‌های آگاهانه، به عنوان فراورده‌ای فرگشتی از جانداران پدید می‌آید.

جهان ۳، جهان فراورده‌های ذهن انسان، به عنوان فراورده‌ای فرگشتی از جهان ۲ پدید می‌آید.

در هر کدام از این موردها، فراورده‌ی پدیده آمده خود اثر بازخوردی بسیار بزرگی بر جهانی دارد که از آن پدید آمده است. برای نمونه، آمیختار^{۴۸} فیزیکی - شیمیایی جو زمین که اکسیژن فراوانی دارد، خود فراورده‌ی زیست است - اثری بازخوردی از زندگی گیاهان. و

^{۴۸} ترکیب

به ویژه، پدید آمدن جهان ۳ خود بلز خوردی بزرگ بر جهان ۲ و به میانجیگری اش، بر جهان ۱ دارد.

اثر بلز خورد میلان جهان ۳ و جهان ۲ ارزش والایی دارد. ذهن ما سازنده‌ی جهان ۳ است، ولی جهان ۳ خود نه تنها ذهن ما را آگاه می‌کند، که آن را می‌آفریند. حتی خود ایده‌ی خویشتن به نگره‌های جهان ۳ وابسته است، به ویژه نگره‌ای از زمان که بر شناسایی خویشتن، و خویشتن دیروز، و خویشتن امروز، و خویشتن فردا، تاکید می‌کند. آموختن یک زبان، که شی جهان ۳ است، خود در بخشی، یک کنش آفرینش‌گرانه است و در بخشی، یک اثر بلز خوردی؛ آگاهی سراسری از خویشتن، به زبان انسان وابسته است.

پیوند ما با کارمان یک پیوند بلز خوردی است؛ کارمان از راه ما رشد می‌کند، و ما از راه کارمان.

این رشد، این از خویشت فرا رفتن، یک سو به سوئی منطقی و یک سو به سوئی نامنتقی دارد. آفرینش ایده‌ها و نگره‌های نو، بخشی نامنتقی دارد. چرا که به چیزی که تخیل یا بینش می‌نامیم بستگی دارد. ولی بینش هم اشتباه می‌کند، مانند هر چیز انسانی دیگر. بینش را باید با نقد منطقی مهار کرد، که ارزشمندترین فرآورده‌ی زبان انسان است. این مهار به وسیله‌ی نقد، سو به سوئی منطقی رشد دانش و رشد شخصی ما است. این یکی از سه چیز ارزشمند است که ما را انسان می‌کند. دو تای دیگر دلسوزی و آگاهی به اشتباه‌پذیر بودنمان است.